هو الله - ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ۱۲۳

## **هو الله**

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم و بآستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیده امید دمید و مژده رسید که ای یاران دیرین بجوشید و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سرا پرده پیشینیانرا بر افراخت، و پرچم فارسیانرا بلند نمود و اختر ایرانیانرا روشن کرد خزان گذشت و دی بسر آمد. باد بهار وزید و گلشن مشکبار دمید، تا اسیران سرور گردند و بینوایان رهبر. هر بی سر و سامان سر و سامان جوید و لانه ویران ایوان کیوان گردد و کلبه دودمان دیرین بهشت برین شود و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت دلنشین پس باید بپاداش این بخشش خداوند آفرینش کوشش نمود تا همه یاران در سایه سرا پرده یزدان در آیند و بزرگواری جهان آسمان رخ بنماید. تا روی زمین آینه چرخ برین گردد و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد ای یزدان پاک این بندۀ دیرینرا اندوهگین مخواه شادمانی آسمانی بخش و فر یزدانی بده ستاره روشن نما و گل گلشن کن، سرور آستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه. رویش را بدرخشان و گوهرشرا بیفشان. جانشرا مشکبار کن و دلشرا گلزار نما. تا بوی خوی خوشش جان پرور گردد و پرتو رویش افزون از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا

ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگر گون گردد و روش وخشوران مانند بوقلمون مهتر اسرائیلیانرا روشی بود و اختر عیسویانرا تابشی و سرور تازیانرا فرمایشی، و مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخششی گفتار و کردار و آئین و روش و فرمایش هر یک دگرگون بود این چه رازیست نهان و پنهان زیرا باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهی

بدان که جهان و آنچه در او است هر دم دیگرگون گردد و در هر نفسی تغییر و تبدیل جوید. زیرا تغییر و تبدیل و انتقال از لوازم ذاتيّه امکان است. و عدم تغییر و تبدیل از خصائص وجوب. لهذا اگر عالم کونرا حال بر یک منوال بود لوازم ضروريّه‌ اش نیز یکسان میگشت. چون تغيّر و تبدّل مقررّ و ثابت روابط ضروريّه اشرا نیز انتقال وتحوّل واجب. مثل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاج دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوّع شود لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمانرا تغییر دهد و علاجرا تبدیل نماید. بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است، و در مهد و گهواره شیر خوار، و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید. زمان طفوليّت را حکمی و دم شیر‌خواریرا رزقی و سنّ بلوغرا اقتضائی، و جوانی را قوت و قدرتی و ضعف و پیریرا فتور و رخاوتی. در هر درجه انسانرا اقتضائی و دردشرا درمانی.

و همچنین موسم صیف را اقتضائی و فصل خزانرا خصوصيّتی و موسم دی را برودتی. و وقت بهار را نسیم معطّری و شمیم معنبری. حکمت کلّيّه اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض تغییر علاج شود پزشک دانا هیکل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است . زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر داروی اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید

و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است قسمی تعلّق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگرتعلّق بجهان جان و دل. اساس آئین روحانی لم يتغيّر و لم يتبدّل است. از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابد الاباد بر یک منوال بوده و هست و آن فضائل عالم انسانی است و آئین حقیقی دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش ابدی خداوند آفرینش است. و قسمی از آئین تعلّق بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه ازسنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جديد تفرّعات احکام جسمانی اکثر ببیت عدل راجع. چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون تبدّل و تغيّر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است لهذا احکام جزئیه جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت. امّا اسّ اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست. مثلا خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است این ابدا تغییر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البته باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید شما ببصر انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحتی بی‌اندازه یافته آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینیان بتمامه مجری گردد لا و الله و از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه آئین تازه تأسیس نگردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قمیص تازه جلوه ننماید.

پرسش دوّم سؤال از این نموده بودید که هر پیغمبریرا از کتب و صحائف پیغمبران پیشین اطّلاع لازم است یا نه اگر چنانچه لازم است چرا پیغمبر پسین از کتاب وخشوران پیشین خبر نداشتند. جواب پرسش ثانی. پس بدان که پیغمبران را از کتب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ مراد حقیقت است نه مجاز مادّه است نه صورت گوهر است نه صدف. آن حقیقت معانی کلّيّه که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستور العمل کلّ لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مطّلع ولو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را نشنیده و آئین جسمانی او را نسنجیده. زیرا روش و سلوک و اسرار و حقائق و آئین روحانی کل یکی است.

پرسش سوّم در خصوص تجهیز و تکفین نفوس متصاعده الی الله سؤال نمودید که در کتب سماويّه مختلف نازل کدام یک بهتر است و کدام یک درست و صحیح. آئین پسین ناسخ آئین پیشین است. و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین است.

و امّا سؤال چهارم سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت. بدان که روح از حقائق مجرّدة است و حقیقت مجرّدة مقدّس از زمان و مکان است زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانيّه و متحيّزه است و حقیقت مجرّدة را چه زمانی و مکانی. جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم لا مکان است نه امکان جان است نه تن. لطیفه الهيّه است، نه کثیفه جسمانيّه. نور است، نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدانست نه کیهان. مکانش مقدّس از امکنه و مقامش منزّه از مقامات. بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندانست. و قصر مشید متعالیش را چرخ برین اسفل زمین. و امّا جسد آلتی است از برای روح زیرا متحرّک و مرتکب و مکتسب و مسئ و محسن روح است نه جسد گنهکاری و ستمکاری و خوشخوئی و نیکوئی منبعث از جان و روانست نه تن ناتوان. لهذا همچنانکه عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات روح است کذلک پاداش و صواب و عقاب و جزا و مکافات که از نتائج اعمال حاصل راجع بروحست نه جسد. هیچ شمشیری بجهة کشتن بی‌گناهی مؤاخذه نگردد. و هیچ تیری بجهت زخم اسیری معاقبه نشود چه که آلت است نه فاعل. محکوم است نه حاکم. مقهور است نه قاهر و البهاء علیک (ع ع)

